

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۶ اگست ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۴۴

یادداشت:

از آن جایی که نقل قولهای طولانی از نوشته آقای "پولاد" در این قسمت نوشته به شکل عکاسی آورده شده که امکان تغییر فانت و یا رنگ نوشته ممکن نبود لذا:

- ۱- آنچه را از نوشته های خودم به مثابه سند آورده ام، همه با رنگ سرخ مشخص شده اند.
  - ۲- متن و بستر نوشته این قلم آگاهانه از سفید تغییر خورده، تا با نقل قولهای آقای "پولاد" به اشتباه گرفته نشوند.
- به ادامه گذشته:

**ادیب این دبستانم، سرو کارم ، به طفلان است \***

**بزرگی را چه نقصان ، گر سخن طفلانه میگویم**

«شیوه مبارزه اصولی را نمی شناسد و نه به چنین مبارزه ای باور دارد، او در جواب هر انتقادی به افتراء، پاره گوی، ذهنی گرائی، توهین و شانتاژ متوسل می شود، با طرح پیش فرضهای واهی مبتنی بر حدس و گمان و یا به قرینه سازیهای غیر واقعی و مطلق کردن قضایای مورد نظرش به "اثبات" ادعا هایش می پردازد، به منتقدین اش گاهی کمترین توجهی به معیار های اخلاقی نکرده و از بکار برد هر واژه و اصطلاح زشتی ابا ندارد، اتهامات دروغین و حملات خصمانه اشرا، قرینه سازی و ذهنیگری و مغشوش کردن روابط بین پدیده ها، موسوی ذهنیگری می نماید، انهماک به چنین شیوه ها منتهای بیچارگی و درماندگی سیاسی افرادی مانند موسوی است، او خود را مسخره می کند، او اراجیف خود را، افراد سفله و لومپنهای کابل و لومپنهای ولایات غربی و شمالی افغانستان است،

مردم با فرهنگ... چنین اصطلاحاتی را به کار نمی برند، مطابق به سوبه و ادبیات اش حرف می زند، از او جای گله نیست، انسان پر روی و چیزی بنام "وجدان" انسانی برایش بی مفهوم است، اتهامات دروغین اشرا، حملات اپورتونیستی او، با کمال بی شرمی، اپورتونیستها و رویونیستها، خدمت به دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم، عبارت پردازی، افسانه سرائی، طرح فرضیه های تخیلی مهارت دارد، داستان سرائی، اگر منافع سیاسی اش ایجاب کند بدون هیچ تردید مسلمان نمائی و شعیه نمائی می کند، با اکت و ژستهای خاص، حمله پردازیهای پر طمطراق و هیاهو به پا کردن، شعبده بازیهای سیاسی، از هر مطلبی داستان واهی می سازد، تعبیر و توجیه ذهنی، فریب ترفند ها را نخوردند، اتهامات دروغین، پر روئی، با دشنام و توهین مورد حمله قرار دادن، نقش خود را در ساما و مسئله تسلیم طلبی نادیده گرفته، برچسب زدن، خود را مفتضح کردن، جعلکاری و ماستمالی کردن واقعیتها و کتمان حقایق، حالت جنون آمیز، وحشت گرفته، افتراء و کذب گوئی، شنیع ترین و خاینانه ترین اتهامات، ادعا های پوچ، اپورتونست، حملات به اشکال ظریفانه های علیه (م ل م) به پیش می برد، و "مائویسم" ستیزی، نظرات نادرست و مواضع تخریبکارانه، اتهامات دروغین و حملات خصمانه،»

اگر فکر نموده اید اینبار موسوی مطلب خویش را با ردیف کردن یک دوجین دشنام آغاز نموده، با تأسف باید به عرضتان برسنام که اشتباه نموده اید؛ زیرا آنچه در سطور فوق از نظرتان گذشت، بخشی از فحشنامه یک تن از منادیان کرامت اخلاقی و تجسم!! اخلاق قلم است که ضمن یک طومار بی محتوا، این قلم را با آنها نوازش داده است. این شخص که خود را منبع اخلاق تصور می نماید، در سره ساختن اخلاق و غیر اخلاق کارش به جایی کشیده که زبان خود را عین اخلاق می داند آنهم بدین جرم که من در نوشته قبلی خود خطاب به وی نوشته بودم:

**"در اخیر این را می دانم که استفراغ حسین شما را نمی گذارد، تا منتظر پاسخ مانده و به فحاشی هایتان ادامه ندهید، مگر این را هم بدانید تا رسیدن نوبت تان، فقط دشنامهای تان را با زبان رکیکتر از آن پاسخ خواهم گفت، بحث روی مطالب را می گذارم، برای زمانی که نوبت تان برسد."**

این نمونه اخلاق، تذکر من را نخست طوری که در ذیل خواهد آمد تحریف و به دنبال آن از موضع یک معلم اخلاق که گویا زبانش اصلاً با دشنام آشنا نیست، درس اخلاقی نیز می دهد.

موسوی در اخیر صفحه(4) نوشته اش پاسخهای مرادبرابر حمله اپورتونیستی اش "دشنام" خوانده و من را تهدید کرده است که در صورت پاسخ به نوشته اخیرش؛ مرا با زبان رکیکتر دشنام خواهد داد". توضیح: در جوامع عقب نگهداشته شده (نیمه فنودالی، نیمه مستعمره و مستعمره) بنا بر ساختار اجتماعی اقتصادی و قطب بندیهای طبقاتی آنها؛ ناسزاگوئی، دشنام (خاصاً دشنامهای رکیک) منحصر به قشر و لایه های اجتماعی خاصی است. متأسفانه که عده ای از "روشنفکران" این جوامع نیز از این روشهای مذموم علیه مخالفین سیاسی شان استفاده می کنند تا بزعم شان آنها را به "سکوت" وادارند. اما به اختصار برای آقای موسوی تذکر می دهم که: اولاً: "دشنام پاکت بدون آدرس است که به صاحب اصلی است برگردانده می شود"؛ ثانیاً: دشنام و ناسزاگوئی معرف شخصیت دشنام دهنده است؛ ثالثاً: فحاشی ناشی از ناتوانی و درماندگی در استدلال منطقی و اصولی است. این دیگر به خود آقای موسوی مربوط است که بعد از این با چه زبان ولحنی بحث را با من ادامه می دهد.

8 آگست 2012

( پولاد )

خوانندگان نهایت عزیز!

قبل از آن که نوشته کنونی ما را از همانجائی که آغاز یافته و در همان روال ادامه دهم، لازم می دانم نخست با یادآوری یک مطلب پوزشی نیز از شما بخوام.

از نخستین روزی که این سلسله مقالات را در پاسخ به شبنامه نویسنده آغاز نمودم، هر آنگاهی که خواسته ام قضیه را اندکی جمع نموده و سرانجام انتظارات همگانی را مبنی بر بردن اسم "شبنامه نویسنده" برآورده سازم، کس و یا کسانی عامدانه خود را به میدان مباحثه انداخته و بحث ها را به جاهائی کشانیده اند که در آغاز این سلسله حتماً فکر تماس با آن مطالب در ذهنم خطور نمی کرد تا چه رسد به توقف در همان جا و پرداختن به توضیح آنها. آن عده از خوانندگان با حوصله ای که از آغاز این مبحث تمام ۴۳ قسمت آن را خوانده اند، متوجه شده اند که در کنار "حسین جاسوس" و "صادق دنی" کسانی دیگری نیز بوده اند که با انگیزه های متفاوت کوشیده اند، سمت حرکت قلم را از جانب شبنامه نویسنده به جانب خود، آنهم اسامی مستعاری که فردا خود نیز می توانند ارتباط خود با آن را منکر شوند، برگردانند. اینک شما شاهد خیز بلند آقای "پولاد" هستید که چگونه در جریان دعوا خود را وسط میدان انداخته و از این طریق می خواهد برای شبنامه نویسنده و یارانش اندکی زمان کمائی نماید.

مگر من همان طوری که قبلاً نیز نوشته ام، بحث روی مسایل را با افرادی از قماش آقای "پولاد" می گذارم به زمانی که از کار شبنامه نویسنده فارغ بگردم، با آنهم تا آنزمان غرض خالی نماندن عریضه و به خاطر آن که امتناع از پاسخ را برای خویش امانتی به شمار نیاورند. هرچند مستحق آن می باشند. و از جانب دیگر به وعده نیز وفا نموده باشم که دشنام های تان را بدون پاسخ نمی گذارم، صرف بخش هائی از نوشته ۱۳ صفحه ای اما بی محتوا و تکراری شان را که تقریباً در همه جای، چنان به نشخوار مکرر آن می پردازند که خواننده را به یاد انسان عوام فریب و جیبونی می اندازد که وی هم به مانند آقای "پولاد" در "مجبوریت مشروعیت" را یافته و لباس آخندی بر تن نموده بود و به هر جا که می رسید حال می خواست عروسی باشد و یا فاتحه با خواندن آیت " ... وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ " می خواست حضور خویش را به همگان به نمایش گذاشته و به اصطلاح نان را حلال نماید. تا این که در یکی از روزها فردی از افراد قریه که همیشه آن آیت را از دهن وی شنیده بود، وی را مخاطب قرار داده از وی پرسید: ملا صاحب!

آخر نفهمیدیم که این آیت در فاتحه خوانده می شود و یا عروسی؟

ملا که در عوام فریبی چند روزی نزد "پولاد" زانو زده بود، با همان پرروئی و دیده درائی که کمترین اثری از وجدان انسانی در آن سراغ نمی شد، جواب داد: مگر بین عروسی و فاتحه کدام فرقی است که تو چنین سؤالاتی از من می کنی؟! به بحث گرفته ادامه بحث را می گذارم به زمانی که از یک جانب اندکی دستم سبک گردد و از جانب دیگر مطمئن گردم که آدمی در قد و اندام این کوتوله سیاسی بتواند با پاسخدهی به سؤالات قبلی ارزش پرداختن به بحث را پیدا نماید.

اما قبل از پرداختن به بحث باید اعتراف نمایم که استفاده از کلمه "رکیکتر" در مواجهه با چنین فحاشی از امکان بیرون بوده و حاضرم ایشان را به مثابه استاد در فحاشی به رسمیت بشناسم.

و اما بر گردیم به مکث کوتاهی روی برخی از جملات آقای "پولاد":

"پولاد" این عوام فریب ریاکار و جبون که از اول تصمیم دارد تا به شکلی از اشکال از طرح حقایق طفره رفته و حرکت خایناش را در کمیته اتریش و یا هم کمیته های مشابه آن تخطئه نماید، در همان نخستین گام مذبحخانه تلاش می ورزد تا به خواننده تلقین نماید که گویا موسوی:

موسوی بتاريخ 30 جون 2012 نوشته ای رادرسایت "افغانستان ازاد" به جواب نوشته من به نشر رسانده است. وی در این نوشته اش خصمانه تر از قبل مرا مورد حمله قرار داده است. قبل از اینکه وارد بحث اصلی شوم تذکر چند نکته ضروری است. موسوی در این نوشته اش اتهامات شنیع تری بر من وارد کرده است. اوشیوه مبارزه اصولی رانمی شناسد و نه هم به چنین مبارزه ای باور دارد. او در جواب هر انتقادی به افتراء، توهین و شانناژ متوسل می شود. موسوی بدون مدرک و سند سخن می گوید؛ او باشیوه های میکانیکی و با اتکاء به ذهن و با طرح پیش فرضهای واهی مبتنی بر حدس و گمان و یابا قرینه سازیهای غیرواقعی و مطلق کردن قضایای مورد نظرش به "اثبات" ادعاهایش می پردازد. نظریات و استدلال های موسوی برواقعیت های عینی استوار نبوده و با منطق و اصول دیالکتیک بیگانه است. موسوی در برخورد به منتقدین اش گاهی کمترین توجهی به معیارهای اخلاقی نکرده و از بکاربرد هرواژه و اصطلاح زشتی ابا ندارد.

این تلاش مذبحانه یک هدف را تعقیب می نماید تا خواننده تازه وارد را در آغاز نسبت به موسوی و طرز دید وی بد بین ساخته، او را در مقابل طرح و پیشبینی های وی به نحوی واکسین نماید. این روش بحث که در ذات خود از ضعف بحث کننده مایه گرفته، شیوه ای است مدموم، عوافریبانه و ضد انقلابی، به علاوه آن که برای هیچ کسی که داد از مبارزه و انقلاب بزند مجاز نیست، به خصوص آنهایی را که در هر کلمه یک بار "اصولیت انقلابی" را نشخوار می نمایند، موظف می سازد تا به هیچ صورت بدان تثبیت نورزند. چه وقتی ما از اخلاق بحث، صحبت می نمایم- من را ببین که با چه کسانی باید سروکله بزنم، یعنی آنهایی که تا هنوز به علاوه آن که از اخلاق بحث و مباحثه کمترین اطلاعی ندارند حتا در زندگی شخصی نیز ظرفیت اخلاقی پذیرفتن خطاهایشان را نداشته، بار گناهان شان را بردوش عضو اتاق خوابشان می گذارند- نه خود حق داریم و نه هم به کس دیگری باید چنین حقی را داد تا قبل از پرداختن به "ادعا" و مسأله را همه جانبه بررسی نمودن به سراغ "مدعی" رفته، از وی به عرض گذاشتن تأثیر منفی بر ذهن خواننده نخست یک هیولا ترسیم و بعد از آن هرگفتار و کردار آن فرد را تحریف نموده، به تأسی از یکی از شیوه های مدموم و ویرانگر نهاد های استخباراتی با تکیه بر ذهنیت سازی قبلی "die Manipulation" آگاهانه تلاش بورزد تا حقایق را از دید خواننده کتمان بدارد. اگر اینطور نبود و آقای "پولاد" با تمام تار و بود وجودش اینک در ماشین آدم سازی امپریالیستی و استخباراتی نوب نگردیده چه نیازی داشت که قبل از پرداختن به بحث و به اصطلاح اثبات نادرست بودن مواضع سیاسی - ایدئولوژیک این قلم، بخواهد تصویر ذهنی خویش را از نویسنده این سطور به خورد خواننده بدهد؟ چه عاملی باعث چنین حرکت خاینانه و ضد انقلابی و دور از وجدان انسانی وی گردیده است، آیا ترسی که از واقعیت ها دارد و یا ترسی که از قلم افشاء گر این قلم دارد؟ کدام یک از آنها این آدم حراف و جبون را واداشته است تا با چنین شیوه ای بحث خویش را آغاز نماید؟ مگر این دون کیشوت بحث های کنج اتاقی، تا هنوز ندانسته که تلاش به خاطر تحریف افکار عامه حرکتی است ارتجاعی و غیر اخلاقی؟ آیا نمی داند که وقتی خود ادعای اخلاق می نماید در گام اول موظف است، اخلاق بحث را مراعات نماید؟ مطمئن هستم او اگر هیچ چیزی را نداند، آنچه را راجع به اخلاق بحث تذکر دادم، حد اقل به گوشش رسیده است، مگر دانستن و شنیدن نکاتی در مورد اخلاق چیزی است و دارا بودن و به کار بستن آن چیزی دیگر. این کوتوله سیاسی که خودش اعتراف می نماید حوزه تأثیرش حتا عضو اتاق خوابش را نیز شامل نمی گردد، از آن جایی که انسانی است جبون و خود خواه، جرأت و شهامت و وجدان این را ندارد، تا به عوض سرهم بندی اراجیفی چند و در مرگ و شادی "اذا اصابتهم.." را خواندن، شرافتمندانه پا پیش گذاشته با انتقاد از خود آنها در عمل، نه تنها بر بارگناهان خویش نیفزاید، بلکه وقت دیگران را نیز تلف ننماید.

جهت اثبات همین حرف، تمام ۴۳ قسمت گذشته همین بحث را از نظر بگذرانید، و این را هم در نظر داشته باشید که شبنانه نویس بی آرم کدام دشنام و اتهام و افتراء نبود که بر این قلم حواله ننمود، مگر من تا هنوز که هنوز است اسم وی را نبرده ام، بلکه نخست بطلان تمام ادعاهایش را به اثبات می رسانم بعد از آن به سراغ خودش رفته وی را معرفی خواهم نمود، در غیر آن برای من هم ممکن بود که تا در گام نخست بدون آن که چون "پولاد" عوام فریب قضاوت ذهنی خود را جای واقعیت ها قرار دهم تمام عیوب، کمبودات و انحرافات را که از وی می دانستم در یکی دو قسمت بیان داشته، بعداً به رد اراجیف و اتهامات وی خود را مشغول می نمودم. هرگاه چنین می کردم آیا کسی نبود تا از من بپرسد که وقتی چنان است، چرا نمی روی دنبال کارت و هنوز هم وقت خویش را با وی ضایع می سازی؟

آقای "پولاد"!

نشخوار کلمات مطمئن یک چیز است، فهمیدن و به کار بستن آن چیز دیگر، شما شاید در زندگی در یوزه گرانه تان چیزی در مورد اخلاق و حتا اخلاق مباحثه خوانده باشید- متوجه باشید حکم نمی نمایم فقط شاید می نویسم- مگر این که از آن خواندن چه فهمیده اید و بالاتر از آن چقدر آن را به منش و کرکتر تان میدل نموده اید، تا جایی که از همین تلاش مذبحخانه تان پیداست، قرنها از آن فاصله دارید، البته از آدمی با ضریب هوش شما نمی توان زیاد از آنچه هستید، از شما توقعی هم داشت.

این که من در رویارویی با مخالفانم از کدام ادبیاتی استفاده می نمایم و شما از کدام ادبیاتی، بیائید قضاوت را به خوانندگان سپرده، مقاله اول تو انقیاد طلب رسوا، پاسخ من و دشنامنامه اخیرت را یکجا تقدیم خوانندگان نموده و از آنها بپرسیم که چه کسی به دشنام گوئی آغاز نموده و چه کسی آن را ادامه داده است. این نوشته را به خاطری از قضاوت بیرون می نمایم، که تو دیگر برای من با اعترافات ننگینی که از جریان کارت در "انجو" ها نموده و می خواهی اینک هم با سنگر گرفتن در پناه "مجبوریت" برای چنان حرکت خاینانه ای "مشروعیت" ببخشی، دیگر حکم "مخالف" را نداری بلکه انقیاد طلب بی آرمی هستی که وقتی شرایط رویت تنگ بیاورد حاضری وجدانت را نیز به فروش برسانی، چنانچه در گذشته به اعتراف خودت همین کار را کرده و هیچ بعید نیست که در آینده نیز بدان دست نیازی.

به دنبال آن با زیر پا کردن صداقت و امانت داری در نقل قول و غلط ساختن نوشته این قلم که چنین بوده است:

«وقتی در جریان بخش های متفاوت "پاسخ به شبنانه نویس... الزاماً به نقش کمیته اتریش تماس گرفتم، این را به نیکوئی می دانستم که تمام آنهایی که از طریق آن کمیته از خوان نعمت انجونیوم و "سی. آی. ای" خوشه چینی کرده و یا باغی خرید نموده اند، سرانجام صدا بلند خواهند نمود، به خصوص این احتمال در مورد آقای "پولاد" از دو جهت می توانست بیشتر قرین به حقیقت باشد:

نخست خوشه چینی ایشان از خوان نعمت کمیته اتریش و در ثانی دنباله روی چاکر منشانه و حتا برده وار شان از استفرغ حسین یعنی "صادق دنی" - در جایش علل چنین مناسباتی را از نزدیک بررسی خواهم نمود ....»

آن را چنین تحریف نموده و به زعم خودش پاسخ می دهد:

\*\*\*

موسوی اتهامات دروغین و حملات خصمانه اشرا علیه من چنین آغاز می نماید:  
" وقتی در جریان بخش های متفاوت" پاسخ به شبنامه نویس... "الزاماً به نقش کمیته اطریش تماس گرفتیم، این را به نیکوئی می دانستیم که تمام آنهایی که از طریق آن کمیته از خوان نعمت انجونیوم و "سی. آی. ای" خوشه چینی کرده و یا باغی خرید نموده اند، سرانجام صدابند خواهند نمود، به خصوص این احتمال در مورد آقای " پولاد" ازدوجت می توانست بیشتر قرین به حقیقت باشد: ...".

من در فوق به اختصار به برخی از شیوه های اشاره کردم که موسوی علیه منتقدین اش بکار می برد. این یک مثال آنست که او چطور با قرینه سازی و ذهنیگری و مغشوش کردن روابط بین پدیده ها نتیجه گیریهای مورد نظرش را بجای واقعیت به خواننده عرضه می نماید. اولاً: من هرگز در کمیته اطریش کار نکرده ام. ثانیاً: من در پاکستان در سه مرکز صحتی مربوط به سه ( ان جی او ) ای کوچک کار کرده ام و در بدل زحمت کشی ام دستمزد (ناعادلانه) می گرفتم. سه- چهار نفر از اعضای سازمان پیکار برای نجات افغانستان در کمیته اطریش در بخش کورسهای حرفه ای در کمپ "اکوره ختک" کار می کردند. و یک نفر آنها "جاوید" بود که در ساحه ( در پروژه های زراعت و مالداری داخل افغانستان در مناطق زیر کنترل تنظیمهای " جهادی" ) فعالیت داشت. او در سال 1989 ( ان جی او ) نی تأسیس کرد و از این طریق تا امروز صاحب ثروت های هنگفتی شده است. همین موضوع یکی از اختلافات عمده ما با

\*\*\*

نویسنده داشتند. در آن شرایط کار پیدا کردن برای منسوبین جریان دموکراتیک نوین در پاکستان بسیار مشکل بود. از طرف دیگر شرایط امنیتی برای آنها هم بسیار بد بود. اینکه "ساما" سازمان بزرگ و " ثروت مندی" بود و موسوی و دیگر کدرها و رهبری "ساما" به لحاظ اقتصادی تامین بودند و احتیاجی به کار کردن

\*\*\*

**موسوی در همین صفحه اول" من را به دنباله روی از " دهقانپور " متهم نموده است."**  
موسوی در این مورد نیز ذهنیگری می نماید. در حالیکه طی حدود دوونیم دهه موقوف ایدئولوژیک

\*\*\*

خوانندگان عزیز!

مطمئن هستم وقتی شما هم نخست آن بند- از نوشته من و نقلی که وی آورده است- را با دقت بخوانید، به علاوه آن که متوجه حقایق ادعای من به ارتباط خوشه چینی از خوان نعمت انجونیوم آقای "پولاد" می گردید و از آن گذشته، سقوط اخلاقی این انسان حقیر را تا سرحد تئوریزه کردن کار در انجوها، ملاحظه می نمائید، ضمن یک تحریف، انهماک وی را به خدمت استخباراتی نیز متوجه خواهید شد.

از آن جایی که تجربه نشان داده که آقای "پولاد" در دیده درائی، انکار و کتمان واقعیت ها، روئی دارند درشت تر از سنگ پای، جهت ادامه بحث و اثبات ادعا، برای یک لحظه تمام گزارشات موتقی را که اشتغال آقای "پولاد" در کمیته اطریش را بیان می داشت کنار گذاشته و چنین تصور می نمائیم که وقتی جنابشان حین صحبت حضوری هم در مورد آن کمیته، به هیچ صورت نمی خواستند ارادی از کار شان در آنجا یاد آوری نمایند و صرف زبان "سرخ" ایشان بوده که غیر ارادی چنان لکه سیاهی را بردامان احرام بسته شان ، چسپانیده است و یا هم در صورت دیگر گوشه های ما دو نفر چیزی دیگری شنیده و ایشان اصلاً خود نگفته اند که در کمیته اطریش ایفای وظیفه می نمودند.

حال این که در کمیته اطریش کار کرده و یا نکرده، کجایش می رساند که جنابشان از خوان نعمت انجونیوم "خوشه چینی" ننموده و یا هم "باغی" نخریده اند، مگر همین لحظه خودشان اعتراف نمی نمایند که هیچ گاهی در کمیته اطریش کار نکرده اند بلکه در عوض در " ۳ انجو" ی کوچک دیگر نیروی کار شان را آنهم با دستمزد "ناعادلانه" به فروش رسانیده اند.

آقای "پولاد"!



این که گفته اند، پای دروغ کوتاه است و همچنین بار کج به منزل نمی رسد، فکر نمی کنید مصداق واقعی خود را در کردار و عملکرد شما می یابد. آخر مگر نه این است که تمام بحث روی آن است که من می گویم شما از خوان نعمت انجونیژم خوشه چینی نموده اید و شما تلاش دارید تا از طریق به هم ریختن تمام پدیده ها و مفاهیم و با استفاده از تبحر تان در باب چرند پراکنی، خواننده را چنان گیج نمائید که سرانجام فراموش نماید، بحث روی چیست؟ من در کجا ادعا کرده ام که گویا شما در پاکستان به کدام کار آنچنانی دیگری مصروف بودید که اینک با پنداندن رگهای گردن از موضع یک معلم اخلاق!! چنان فحشنامه ای می نگارید که تمام ادب جویان بر مبنای آموزش "ادب از بی ادبان" باید نزد شما زانوی تلمیذ زده، ادب بیاموزند.

وقتی خودتان اقرار می دارید که شما به عوض کمیته اتریش، در "۳ انجو" ی دیگر کار کرده اید، می توانید بنویسید که اولاً آن "انجو" ها مگر نام نداشتند تا از آنها ببرید و یا این که می خواهید چیزی را از خوانندگان این مقال پنهان دارید، چیزی که چه بسا در مقایسه با آن کمیته اتریش با تمام طول و عرض و ساحه کار آن رنگ ببازد، اگر این طور نیست می شود بنویسید، آن "۳ انجو" چه نام داشته و از کجا تمویل می شدند و به علاوه آیا معاش آنها و در آمدی که از کیسه آنها پرداخته می شد، شامل خوشه چینی از خوان نعمت انجونیژم می شد و یا خیر؟

ثانیاً می شود برای خوانندگان این مقال بنویسید شما که به گفته خودتان کسی را که حساب پاک است از محاسبه باکی ندارد، در مورد کمیته اتریش چه می دانید که حاضرید انداختن سه قلاده از "۳ انجو" ی دیگر را به گردن بیندازید، مگر نمی خواهید با آن کمیته سروکار داشته باشید. اگر چیزی نمی دانید چرا با چنان عصبانیتی در مورد آن صحبت می دارید و اگر می دانید نه تنها چرا همان زمان رفقای به اصطلاح تشکیلاتی تان را از آن بیرون نکردید بلکه چرا تا حال ظرف ۳۰ سال در مورد آن سکوت کرده به زعم خودتان حین مبارزه ایدئولوژیک با این و آن در آن باره چیزی ننوشته اید، نکند از این ترس داشته باشید که به علاوه "نسیم جواد" رئیس کمیته اتریش و نان آور و رفیق ارجمندتان "جاوید" معروف، دیگران هم به یک باره آنچه از شما در آن باره می دانند، بیرون انداخته، تصور خود ساخته تان را از یک شخصیت فرضی که می خواهید با آن خود را به نمایش بگذارید چنان سلاخی نمایند، که دیگر جمع کردنش ممکن نباشد؟ آیا در کنار سکوت مرگنان طی سه دهه در مورد خیانت رهبری نهادی موسوم به سازمان پیکار و دسته های گلی که به آب دادند، دفاع فعلی تان از آن "معجون مرکب" که شما آن را سازمان می نامید، در کل باجی نیست که از آن بابت به رفقای رهبری "معجون مرکب" تان می دهید؟

آیا در آن مقطع تاریخی کدام دولت پرولتری و یا حد اقل نیروهای پرولتری و یا هم غیر پرولتری مستقلی وجود داشت، که به تمویل آن "۳ انجو" پرداخته و شما از فروش نیروی کار تان آنها به صورت ارزان، خود را خطا ناپذیر به حساب می آورید؟

آیا تا هنوز هم نمی دانید که کمیته اتریش در کنار آن که وظایف مشخصی را به پیش می برد در واقع حیثیت مرکز تعلیمی انقیاد طلبان و انجو بازان را نیز داشت و بر همان میناء افراد مشخصی را در آنجا پرانچه نموده خود آنها را به میدان می انداخت، مگر رفتن یکی از اعضای رهبری "معجون مرکب" تان و ساختن انجونی جدید، خود موید این ادعا نیست، که امروز آمده می خواهی با تبختر از کارت در "۳ انجو" دفاع نمائی؟

آقای "پولاد"!

شما چه بخواهید و چه هم نخواهید، تاریخ حکم خویش را در مورد افرادی از قماش شما که آگاهانه وجدان شان را در خدمت نهاد های استخباراتی قرار داده اند، کرده و باز هم خواهد کرد.

از آن گذشته، این "تئوريسن" بی بدیل یا احمق خود مرکز بین را می توان از جمع کسانی به شمار آورد که جهت نجات از تب به مرگ پناه می برند، به خصوص وقتی می نویسد که گویا دستمزد "ناعدالانه" می گرفت، می خواهد به خواننده بی خبر به نحوی بفهماند که چون استعمار می شده در نتیجه کار بد و خاینا نه ای انجام نداده است.

آقای "پولاد"!

اگر در شما اندکی عرق ملی و شرافت مبارزاتی وجود می داشت، باید این را می دانستید که در قبال خدمت به یک نهاد استخباراتی که چیزی نیست به جز خیانت به کشور، هیچ قیمتی را نمی توان عادلانه دانست، حال می خواهد یک تنگه و یک پیسه باشد و یا هزاران میلیارد دالر. از چنین منظری هرگاه نظر انداخته شود، هیچ گاهی و در هیچ کجای دنیا، نهاد های استخباراتی و قدرت های استعماری، به هیچ یک از جواسیس خویش مزدی را نپرداخته و در درازنای تاریخ نیز نخواهند پرداخت، که ارزش متاع آنها یعنی وطن شان را داشته بوده و یا باشد. در نتیجه فکر نمی کنید اگر قرار باشد با سنجۀ مادی شما ارزش گذاری نمائیم، در دنیا هیچ خاین و یا جاسوسی باقی نخواهد ماند و آنهم به دلیل آن که دستمزد "ناعدالانه" گرفته اند؟

آقای "پولاد"!

این من نیستم که خود را مسخره می نمایم، بلکه این شما هستید که هرچه دهنتان بیشتر باز می شود به همان اندازه خود را بیشتر در گنداب خیانت غرق نموده، به مانند یک دلقک دیگران را به خنده می اندازید، با تأسف شما را خود خواهی و خود مرکز بینی آنقدر کور نموده و سلامت فکری تان را چنان به هم زده که حتا متوجه اشاره ای که برایتان در مورد "خسته بی مغز و دهان باز کردن" داده بودم، نشده و کار را به جایی رسانیدید که اینک آخرین میخ را نیز باید بر تابوت اپورتونیسیت فحاش و بی آزرمی چون تو خودم باید فرو ببرم.

آقای "پولاد"!

وقتی جبن ذاتی تان توان مبارزه رویاروی را از شما ربوده است، با شارلاتانی خاص خودتان، به نحوی می خواهید برای این قلم حریفان دیگری تدارک دیده و ادعا می دارید که گویا من در نوشته هایم به تمام آنهایی که خصوص "شعله ئی" و مربوطین "جریان دموکراتیک نوین" که در کمیته اتریش کار نموده اند، اهانت نموده اتهام وارد نموده ام، اگر قرار باشد کسی در جایی از تفتین نام ببرد، باید به شما نمره اعلی داده و جنابان را به لقب مفتن کبیر مفتخر ساخت.

آقای "پولاد"!

خوانندگان نوشته های این قلم خوشبختانه بیشتر آنها نه تنها از ضریب هوش بیشتری نسبت به شما برخوردار اند بلکه هم در فهم زبان از شما برازنده تراند و هم دقت شان در مطالبی که می خوانند در مقایسه با جنابعالی در سطح بهتری قرار دارد، بر همین مبنا آنها می دانند که وقتی در مورد کار کمیته اتریش صحبت داشته ام، چرا تذکر داده ام که آن کمیته جهت پوشش طبیعی دادن به فعالیت ضد انقلابی اش می کوشید تا تعدادی از افراد انقلابی را نیز در آنجا به کار بگمارد و به علاوه یادآوری نموده بودم آنهایی که از سنگر کمیته اتریش و در ارتباط با آن کمیته بر "ساما" می تاختند، ریگی در کفش خویش داشته حد اقل نمی توانند از این که نا آگاهانه در خدمت یک نهاد استخباراتی قرار گرفته اند، خود را تبرئه نمایند.

مگر شما که با تأسف از یک جانب سطح و برداشت تان پائینتر از آن است که می بایست در چنین مسایلی مداخله می نمودید و از طرف دیگر خود مرکز بینی و خود خواهی، همان دید ناقص تان را نیز کور نموده است، جهت دفاع از خودتان به علاوه آن که بر من تهمت می بندید، تهمتی که حتا نتوانسته اید آن را در بین نوشته هایم پیدا



نمائید و از همین جهت هوا بندان گز نموده اید، و به تمام کارکنان کمیته اتریش آنچه را خود شایسته آن بودید، حواله نموده اید؛ مصداق کاملی از اصطلاح "عذر بد تر از گناه" را نیز درج ادبیات سیاسی افغانستان نموده اید. آن عذر بدتر از گناه دفاع قاطع از تئوری "مجبوریت مشروعیت می دهد" می باشد.

آقای "پولاد"!

شاید خودتان نمی خواستید چنین درون سیاه و مکدرتان را آشکار سازید، مگر لعنت بر آن زبان "سرخ" که نگذاشت درون سیاه تان را از دیده ها کتمان نمایند. شما وقتی می نویسید، افراد مربوط به جریان دموکراتیک نوین در هیچ کجائی امکان اشتغال و کاریابی را نداشتند و به ناگزیر می بایست در کمیته اتریش و یا هم کمیته های مشابه کار می نمودند، تا زنده بمانند می دانید کدام "تئوری" و چه را نشخوار می نمایند؟ اگر نمی دانید باید بدانید که همان تئوری مجبوریت است که در زمانش "سخی و پیکار" و بعد ها دوست جان جانی و مورد اعتماد تان "شاکر" که از وی نقل قول می نمائید، به آن چسبیده بودند، اگر نمی دانید پس بدانید این همان "تئوری" تسلیم طلبانه و انقیاد طلبانه ای است که رفقای رهبری "معجون مرکب" تان را به خیانت تاریخی کشانیده نه تنها در رادیو و تلویزیون به تاریخ جنبش انقلابی کشور بنای شائیدن را گذاشتند، بلکه با امضای پروتوکول و از آنهم گذشته نوشتن کتابی را که ۳ دهه موجودیت آن را از جنبش چپ کتمان نموده و اکنون یکی از دلایل خصومت افسار گسیخته تان علیه این قلم افشاء گری در همان مورد می باشد، خیانت "معجون مرکب" تان را درج صفحات خرائین تاریخ نمودند.

آقای "پولاد"!

وقتی شما ادعا می دارید که چون آنها چاره دیگری نداشتند و باید برای زنده ماندن خودشان، به آن مذلت تن می دادند، یعنی نیروی کار شان را به یک نهاد استخباراتی می فروختند، می دانید با چنین حکمی پشتوانه تئوریک برای تمام خاینان به کشور و مردم آن فراهم نموده، خاینان تمام دنیا می توانند به شخص شخیص!! شما اقتداء نموده، ارشادات خردمندانه تان را بردرب و دیوار تمام نهاد های استخباراتی- استعماری و سلاح خانه های انسانی بنویسند؛ می دانید وقتی دم چنین تئورئی گرفته شود سرانجام کار شما و امثال تان به کجا خواهد کشید به غیر از جایگاه اصلی تان یعنی زیاله دان تاریخ!

مگر "سخی و پیکار" مجبور نبودند و سینه های بریده هواداران سازمان را به چشم ندیده بودند که به وسیله اخوان بریده شده بود، مگر رفقای!! رهبری "معجون مرکب" تان، از حکیم توانا گرفته تا جوهره و پتره، همه در جلو چشم شان دسته های چوب، شلاق و آلات برقی شکنجه را نمی دیدند، تا زبان باز نموده بر پدر هرچه مبارز و مبارزه است لعن و نفرین حواله دارند؟ مگر به استناد نوشته همیشه جاویدان رفیق ارجمند ما آقای توخی، یک تن از رهبران آن معجون مرکب به صراحت، شهادت دیگران را نقد ننموده و نگفته بود "شمع واری سوختند" و زنده ماندن شان را به معنای ادامه مبارزه قلمداد نموده بود؟

واضح است که در تمام موارد پاسخ مثبت است، هم "سخی و پیکار" شاهد آن صحنه های دلخراش و تکانهنده بودند، هم رفقای!! رهبری "معجون مرکب" شما، از دور قوده های چوب و پاهای ورم کرده سایر زندانیان و از آن گذشته سرهای بر دار رفته سرداران خلق اعم از مجید ها، بهمن ها و متباقی گردان عرصه نبرد را دیده و یا شنیده بودند، پس آنها هم جان داشتند و اگر قرار باشد با منطق و سنجه شما به قضایا برخورد صورت گیرد و اصل مبارزه انقلابی و فداکارانه زیر پا شود، هیچ یک کار بدی مرتکب نشده اند، بلکه باید به خاطر باریک بینی و دقت شان در امور جایزه هم بگیرند، می دانید چنین ادعائی را در "ساما" چه کسانی داشت؟ حتماً مغز بیمار تان باز هم شما را به طرف "سخی و پیکار" هدایت نموده است، اما این حدس تان درست نیست، آنها پذیرفتند که اشتباه نموده بودند و

حاضر شدند جهت تجدید تربیت به گفته خودشان "ریسمان سازمان و گردن ما" بگویند، آلهائی که خود را در پناه تئوری مجبوری پنهان نموده و حاضر نشدند، انتقاد سازمان را بپذیرند، "شاکر، سردار و زکریا" بود. این آنها بود که افرادی از سنخ این قلم را که علیه آنها مبارزه می نمودیم به بی دردی و بی خبری متهم ساخته، ادعا می نمودند که گویا ما از دل گرم خود گپ زده، مجبوری آنها را درک نمی نمائیم.

در همین جا باید بیفزایم تفاوت هائی که بین شما و آنها می توانند، خود را متبازل نمایند با تمام اهمیت شان زیاد از هم دور نیست، چه نخستین تفاوت آن بود که آن افراد به چنان حکمی در بدترین شرایط و در مقابل هستی و مرگ خود و رفقای شان رسیده بودند، مگر شما به چنین حکم داهیانة بخوانید خایانه ای از "اروپای متمدن" که هیچ خطر عاجل و بالفعلی شما را تهدید نمی کند، رسیده اید، از این هم مهمتر، اساسی ترین تفاوت در آن است که برخی از آنها چنان حرکتی را اشتباه می دانستند، مگر می خواستند خویش را در عقب سنگر "اشتباه اجتناب ناپذیر" پنهان بدارند، اما شما که ماشاءالله در تشبث به خیانت، تجسم شجاعت و شهامت هستید، حال می خواهید در اساس اشتباه بودن قضیه را نیز در عقب سنگر مجبوری، نفی نموده مشروعیت کامل برایش ببخشید.

آقای "پولاد"!

با این سنجۀ شما، شاه شجاع خاین نبود، زیرا مجبور بود خود را تابع اراده انگلیس بسازد و رنه درب حرم سرای شاهی را بر رویش بسته بودند، ببرک خاین نبود، زیرا به علاوه حیات و مامت رفقای حزبی اش انقیاد و تسلیم را به خاطری موجه می دانست که خودش سالها از خوان نعمت روس تغذیه نموده بود و نمی توانست حرفی خلاف اراده آنها بیان بدارد، احمد شاه مسعود خاین نبود، زیرا طبق ادعای خودش زیر فشار دو جانبه گلبدین و روسها قرار داشت و می بایست یکی را انتخاب می نمود، نه تنها "سخی و پیکار" بلکه هیچ تسلیم طلب دیگری به سمت خیانت حرکت ننموده اند، زیرا آنها هم مشکل خویش را داشتند، رفقای!! رهبری "معجون مرکب" تان که کار شان از اعلام انحلال آن معجون گذشته بر "مانو" نیز لجن پراکنی نمودند، کدام خیانتی مرتکب نشده اند، زیرا شکنجه گران قهار و بیرحم خاد و روس را بالای سر خود می دیدند، تمام آن تیر خلاص زن هائی که رفقای جنبش انقلابی را با فیر آخرین مرمی به جاودانگی فرستادند، جنایتکار، قاتل و خیانتکار نبودند، زیرا اگر چنان نمی کردند و بر روی انقلابیون و میهن پرستان آتش نمی کشوند و آنها را به خون نمی کشانیدند، خود کشته می شدند، ارتجاع مذهبی مزدور، کززی و باندش و ده ها هزار خاین دیگری که چه آن روز ها در نهاد های امنیتی به شکار انسانها مصروف و چه امروز، به مانند سگهای بویکش در خدمت امپریالیزم جنایت گستر و شرکاء قرار دارند هیچ یکی نه خاین بوده و نه هم جنایتکار، زیرا هریک از آنها فامیل داشته و باید برای فامیلیش خوراک، پوشاک و سر پناه تهیه بدارد.

آقای "پولاد"!

وقتی این سطور را می نوشتم و به تئوری انقیاد طلبانه تو می اندیشیدم، خیلی دلم می خواست هر دو نفر در یک جمعی به بزرگی جمعیت تمام جهان می بودیم و در محضر آنهمه انسان، به نمایندگی از تمام انسانهایی که در درازنای تاریخ از طرف خاینان خون شان بر روی زمین ریخته اما حین حسابگیری همان جنایتکاران مجبوری را بهانه آورده اند، "تقی" که بیانگر خشم و نفرت تمام آنها باشد بر رویت بیندازم. زیرا فردی چون تو، که آگاهانه می خواهی برای گریز از انتقاد، در مجبوری مشروعیت ببینی، چیزی کمتر از آن سزاوار نیست.

آقای "پولاد"!

باز هم می آئیم و از تئوری خاینانه ات به امید آن که خوانندگان انتباه لازم از آن گرفته باشند، چیزی یاد نمی نمائیم در عوض می بینیم که آیا در همان ادعا هم صداقتی در میان بوده و یا خیر؟ از قلمت تراوش نموده، که بر مبنای مجبوری در "۳ انجو" زحمت کشیده و گویا دستمزد "ناعادلانه" دریافت می داشتی.

به ارتباط چنین ادعائی اصل مجبوری در مورد تو صدق نمی کند، زیرا با در نظر داشت شغل و مسلکی که در افغانستان فراگرفته بودی در همه جا می توانستی، روی پای خودت ایستاده شده بدون تکیه به کدام "انجو" و وجدانت را بدانها عرضه داشتن، به حیانت ادامه دهی.

- در همین جا ضمن ابراز پوزش خدمت دوست ارجمند آقای "پغمانی" که نشر پاسخ ایشان را به خاطر توصیه یکی از رفقای گرانقدر که نمی خواست در چنین فضائی تشنج بین پورتال، و "پولاد" افزایش یابد، منتشر نمودیم و بدون آکه به خود حق بدهم تا بحثی را که وی آغاز نموده، به طرف دیگری بکشانم فقط به مثابه مکمل بحث وی باید بیفزایم که یکی از دلایل استفاده از اسم مستعار می تواند، ضمن فرار از گذشته، مخفی نمودن شغل افراد نیز باشد، مسأله ای که در مورد آقای "پولاد" به یقین بیشتر از همه صدق می نماید، زیرا هرگاه ایشان شغل شان را بنویسند، در آن صورت نقش شان در جبهه آشکار شده و به این قلم امکان آن مساعد می گردد تا به عوض مخفی کاری و از ایشان به مثابه "چلی نظامی" نام بردن، بر مبنای شغل شان "چلی .." نوشته تمام رشته های آنها را به ارتباط جبهه مستقل، پنبه بسازم.-

از آن گذشته فرض را بر آن قرار می دهیم که "جاوید" معروف دروغ گفته و تا مدتها پولی را که از فروش وجدانش به امپریالیزم به دست می آورد- یعنی همان کمیته اتریش که شما نمی خواهید با آن سروکار داشته باشید- به شما به حیث مسوول مالی تحویل نمی داده و شما واقعاً مجبوری آن را داشته اید، تا با فروش نیروی کارتان آنهم به شکل "ناعادلانه" آن مشکل زندگانی تان را سپری نمائید، می توانید برای خوانندگان این مقال و برای تمام جنبش انقلابی افغانستان، بنویسید که با آن معاش کم و پرداخت "ناعادلانه"، هزینه مسافرت تان را به اروپا آنهم از طریق قاچاق، نه یک نفر بلکه ۵ نفر چگونه پرداخت نمودید؟

آقای "پولاد"!

وقتی تو و افرادی از قماش تو می خواهید نام "ساما" را به زبان بیاورید، صرف نظر از این که امروز من در چه موقعیتی قرار دارم، به گفته مردم شریف کابل، که یک بار از طرف خودت به آنها اهانت صورت گرفته و در جایش به آن اشاره خواهم کرد، آیا بهتر نیست دهن کثیفان را صد بار با آب و گلاب شسته بعداً نام آن را بگیرد. "سامانی" که پیرمرد هفتاد ساله اش با غرور تمام یک انسان آزاده و یک افغان انقیاد ناپذیر و یک کارگر شجاع، وقتی زندگانی را در پاکستان دشوار می یابد و می بیند که فرزندان روی ملاحظات امنیتی تحرک کافی برای پول پیدا کردن ندارند، پا پیش گذاشته بعد از عمری زحمت کشی یک بار دیگر می خواهد به کمک خانواده اش بشتابد لذا از طریق موجهی گری و کفش رهگذران را رنگ نمودن، می خواهد ۴ قرص نان به خانه اش برساند، سامانی که افرادی چون "توکل" و ده ها تن دیگر، با سرمایه صرف ۳۰۰ کلدار که از سازمان دریافت نموده بودند، به تمام دنیای پر از زرق و برق تسلیم طلبانه، لگد زده روزانه بیش از ۱۶ ساعت کار می کردند تا دستشان به طرفی دراز نگرند، سامانی که افراد و اعضای خانواده کادرها و رهبران، از چپس فروشی و تینگ فروشی گرفته، تا خیاطی، آشپزی، قالین بافی و ... نمودند اما دست شان را برای کسی دراز نکردند.

آقای "پولاد"!

وقتی از چنین منظری به تاریخ نگریسته شود، دیده می شود که یا برای کار کردن مجبوریت نداشتید تا خود نیز به مانند دیگران در پناه چنین تئوری خاینانه ای سنگر بگیرید و آن قدر پول داشتید تا با آن پول خود را به اروپا برسانید، یا این که به مانند رفقای!! دیگران که بعد از رهائی از زندان و ساختن حزب "دهقانان..." در همسویی کامل با "نماد"، سلاح های خیراتی "داکتر نجیب" را به فروش رسانیده خود را به غرب رسانیده اند، شما نیز از برکت فروش چند میل تفنگ، اینک در زیر سایه "و ان یکاد" زندگانی می نمائید و یا این که در اساس ادعای دستمزد "ناعادلانه" دروغ بوده، بلکه گذشته از خوشه چینی از خوان نعمت انجونیزم، آن قدر پول به دست آورده اید که پول قاچاقبر را بتوانید بپردازید. اگر حالت دیگری به نظرتان می رسد، لطفاً بنویسید در غیر آن هریک از این تحلیل ها را که بپذیرید، مقصود من حاصل خواهد شد.

به همین مناسبت بیجا نخواهد بود بنویسم، بادر نظرداشت تئوری "مجبوریت و مشروعیت" ی که تبلیغ می نمائید و با در نظرداشت دلایلی که به پاسخ دوست عزیزم آقای "پغمانی" و طی نوشته اخیرت برای خودم نگاشته ای و میزان شهامت و تعهدت به انقلاب و مبارزه از آن پیداست، تو شانس آوردی که به زندان نیفتادی و خاینان جهان بدترین بد شانسی. زیرا اگر تو به جای "جوره و پتره" و یا "توانا و ندیب" به زندان می افتادی، با ظرفیت چرندگویی و چرند نویسی که در تو وجود دارد، در مدح تئوری "مجبوریت مشروعیت می بخشد" آن قدر قلم زده و در داخل زندان به چنان نمادی از خیانت مبدل می شدی، که تا تاریخ بشری وجود دارد کسی را در آن زمینه یارای رقابت با تو باقی نمی ماند.

در همین قسمت نقل شده، تو نوشته ای که گویا من تو را از "دهقانپور" برحذر داشته و یا به زعم خودت، خواسته ام در مورد تفتینی انجام دهم.

من آگاهانه همان قسمت نوشته خود را هم آوردم و نوشته تو را نیز، تمام خوانندگان می توانند قضاوت نمایند، نه تنها در آن قسمت بلکه در تمام این سلسله که ۴۳ قسمت آن گذشته و چه بسا به همان میزان نیز در پی داشته باشد، هرگاه کسی برای یک بار کلمه "دهقانپور" را یافت، می تواند این قلم را سنگ بار نماید. نه تنها در این مطلب حتا در سایر مطالبی که با امضای "موسوی" و از قلم من منتشر شده است، باز هم عین قضیه صدق می نماید.

من تو را در نوشته هایم از کسی به نام "استفراغ حسین" که همان صادق دنی باشد هوشدار می دهم تا مبادا در دام آنها افتاده، بدون آن که متوجه شوی، تورا قورت و هضم نمایند، مگر تو می آئی از کسی به نام "دهقانپور" اسم می بری؛ آیا می توانم از تو جناب مخفی کار سوال نمایم که مقصودت از "دهقانپور" چه کسی است، اگر منظورت از "دهقانپور" همان استفراغ حسین یعنی "صادق دنی" است نخست باید نوشت این تو هستی که "دهقانپور" را استفراغ حسین گفته ای و در ثانی من او را به چند دلیل "دهقانپور" نمی شناسم، نخست آن که خوشبختانه آنقدر از زندگی خانوادگی اش اطلاع دارم که بدانم او دهقان زاده نیست، بلکه در مقیاس مقدار زمین در جاغوری، بر خاسته از یک خاستگاه طبقاتی خرده مالکی است که همیشه چشم به بالا داشته از طریق استثمار دهقانان می خواهد بر ثروت خویش بیفزاید و دومین دلیل آن است که خوشبختانه من خلاف خودت، نه تنها زیر تأثیر تربیت استخباراتی "حسین جاسوس" نرفته ام، بلکه از روی انتقام کشی هم که باشد اسم مستعار کسی را تاحال افشاء ننموده و بعد از این نخواهم کرد، در نتیجه تا زمانی که خودش و یا خودت، این نامهای پرطمطراق را از بالای تان برندارید، مطمئن باشید هیچ گاهی از قلم من اسم اصلی تان بروز پیدا نخواهد کرد.

واما این که تو چرا به چنین کاری دست یازیدی، مسأله ای است که باید با دقت بیشتر به آن برخورد نمود و آنهم این که:

خلاف بلعیده شدن یک خرگوش به وسیله یک افعی و یا خورده شدن یک انسان به وسیله یک حیوان دیگری به مانند تمساح و یا "های"، که جسد بلعیده شده در همان اولین لحظات ممکن است بمیرد و دیگر چیزی به نام آن جسم با خواص و یا ادراکات خود آنها نمی تواند وجود داشته باشد، بلکه به مثابه بخشی از غذای حیوان بزرگتر داخل معده اش شده، در حد لازم به بخشی از عضویت بزرگتر تبدیل و بقیه اطراح می گردد؛ در دام نهاد های استخباراتی و شیدانی از قماش "حسین جاسوس" و "صادق دنی" افتادن، مشکلی را که به وجود می آورد آن است که وقتی آنها کسی را بلعیدند، ضمن بلعیدن و قورت کردنش، احساس کاذبی را نیز در ذرات طرح شده وجودش به وجود می آورند که گویا قورت نشده و حیات مستقل دارد، بر همین مینا، فرد بلعیده شده گاهی بدون آن که خودش بخواهد و یا بداند دست به کارهایی می زند که در واقع برخاسته از کرکتر و منش طرف قورت کننده می باشد.

چنین وضعی را ما در مورد بیچاره "پولاد" که از طرف "افعی حسین" قورت شده و بعد از استفاده لازم بخش های بدون استفاده برای خودش را طرح نموده به وضاحت می بینیم. "پولاد" که در ظاهر امر می خواهد به همه کس نشان دهد که نه با "حسین" انجو باز سروکار دارد و نه هم با صادق، بدون آن که بداند به مثابه استفراغ آنها عمل نموده، به مانند آنها، به جای مبارزه سیاسی- ایدئولوژیک، فعالیت استخباراتی می نماید، در غیر آن کدام منطقی حکم می نمود که با وجود تذکرات آن رفیق آگاه که از هر دو نفر ما شناخت دارد و با وجود تذکرات مکرر "احمد برومند" که هر کسی باشد، "موسوی" نیست و با وجود عدم تشابه بین نگارش و سطح معلومات این قلم و "برومند" از "حسین جاسوس"، باز هم مرغ آقای "پولاد" یک لنگ داشته، می خواهد هر دو نفر را یک نفر معرفی بدارد. به دوام همین کار است که منش استخباراتی آقای "پولاد" خود را نشان داده و به جای استفراغ حسین یعنی صادق دنی "اسم "دهقانپور" را به کار می برد. یعنی درست به کاری دست می زند که برای انجامش تربیت شده است و دیگر برایش فرق نمی کند چه کسی را معرفی می دارد.

وقتی این سطور را می نویسم از صمیم قلب به حال این کوتوله سیاسی متأسفم، چه به علاوه آن که خود خواهی ها و خود مرکز بینی ها وی را تا سطح تئوریسن انقیاد و تسلیم در درازنای تاریخ سقوط داد، از وی به مثابه یک عامل استخباراتی نیز سود جسته، اسم "صادق دنی" را که گویا "دهقانپور" است، نیز از پرده بیرون انداخت. وقتی در آغاز چنین وضعیتی را مشاهده می نمایم، دیده شود این بحث در نهایت خود دیگر چه کمالاتی را از وجوه شخصیتی آقای "پولاد" نمایان خواهد ساخت.

ادامه دارد

\*- مصرع اول این بیت به شکل آتی نیز آمده است:

خطیب این دبستانم سروکارم با طفلان است.

موسوی